سه‌شنبه ۲ مرداد ۱۴۰۳
شماره ۴۱۸۹
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

ایرج طهماسب در گفت‌وگو با برنامه «قاف» مطرح کرد

تلویزیون برای همه ماست

■ باید تعریف‌مان را از کودکی نو کنیم ■ آموزش و پرورش مخالف «کلاه قرمزی» بود

گفت‌وگوی تصویری اکبر نبوی با ایرج طهماسب، دوشنبه شب یک مردادماه، از کانال‌های یوتیوب و آپارات پخش شد. متن کامل این گفت‌وگو را در ادامه بخوانید.

* * *

قاف
| مجله تصویری فرهنگ و هنر |
عکس: سیدوحید حسینی

در این دفتر از مجله «قاف» می‌خواهیم به همراه یکی از سینماگران و هنرمندان خوب و خاطره‌ساز با شما صحبت کنیم. کسی که تقریبا دو سه نسل با او خاطره دارند. چه کسانی که الان بزرگ هستند با او خاطره دارند و چه کسانی که الان نوجوان و کودک هستند. خاطره‌سازی زیاد کرده است! در خدمت جناب آقای ایرج طهماسب هستم. خیلی خوش آمدید. خیلی دلم برای شما تنگ شده بود. ما خاطرات خوبی با هم داشتیم. متاسفانه آدمی زود پیر می‌شود و چقدر زود دیر می‌شود. اگر اجازه بفرمایید چون در ارتباط با خاطره‌سازی شما اشاره کردم، از همینجا سوالات را شروع کنیم که اصلا چه شد وارد این حوزه از هنر شدید؟ منظورم حوزه تولید آثار مربوط به حوزه کودک و نوجوان است که عمده تمرکز شما، بر تولید برای این گروه سنی بوده است.

حقیقتا هیچ‌وقت جدی به این فکر نکرده بودم! به یاد دارم وقتی بعد از انقلاب کار را شروع کردیم به ما می‌گفتند این کار را انجام دهید، یک بار تئاتر، یک بار فلان کار دیگر بود و هر چه می‌گفتند دوست داشتیم به حرف بزرگ‌ترها گوش دهیم و کارهایی انجام دهیم از جمله تلویزیون رفتیم و در تلویزیون کسی نبود و مجبور شدم این کار را انجام دهم. یعنی اگر بچه‌های دیگر این کار را می‌کردند شاید کار من سبک‌تر می‌شد ولی بچه‌های دیگر تنبلی کردند و مجبور شدم نوشتم یا کارگردانی کردم و به‌تدریج در این کار ماندیم. اوایل خیلی جدی و عمدی نبود البته سابقه دوستانی که هنرجوی کانون پرورش فکری بودند و با کودکان در ارتباط بوده و با آنها بزرگ شده بودند و زبان‌شان را می‌فهمیدند. خوشبختی من این بود که با این گروه‌ها بودم و با اینها بزرگ شدم. طبیعتا بچه‌ها را بهتر می‌فهمیدیم و بنابراین راحت‌تر می‌توانستیم برای آنها کار کنیم به نسبت کسی که کار بزرگسال می‌کرد.

همکاران اولیه و تیم اولیه که کار را شروع کردید چه کسانی بودند؟

واقعیت این است که حافظه من خیلی خوب نیست. یعنی خیلی خوشحال هستم که حافظه‌ام خوب نیست برای اینکه یک چیزهایی را یادم می‌رود و می‌توانم کار کنم.

تلخی‌ها را فراموش می‌کنید.

بله. گاهی مواقع آنقدر خوشحالم که می‌گویم به یاد نمی‌آورم چه کسی چه بدی کرده است یا چه کارهایی کرده است. آن موقع تعدادی از دوستان بودند که در کلاس‌ها یا انجمن‌هایی که با هم ارتباط داشتیم؛ مثل آقای اسعدیان، آقای طالبی، آقای حسن دوست، آقای جبلی، آقای علیقلی و آقای افخمی بودیم. حالا برخی از بچه‌ها دورتر بودند و برخی بودند که با هم کار می‌کردیم. به‌تدریج همه چیز را از همدیگر یاد می‌گرفتیم.

در مسیر تجربه کسب کردید.

بله.

اولین کاری که کردید و روی آنتن رفت را به یاد دارید؟

از چه منظری؟ بازیگری؟ کارگردانی؟

تولید منظورم است یا حتی کاری که در حوزه کودک و نوجوان باشد و جلوی دوربین رفتید و پخش شده است.

اولین کار جدی که همه با هم شناخته شدند و من را همه شناختند مجموعه «آسمون ریسمون» بود که ترکیبی از وحید نیکخواه به عنوان مدیرگروه، آقای بیژن بیرنگ، آقای مجید راستی و بنده بودیم. خانم طاهرپور هم بودند منتها کمی دورتر بودند. ترکیبی بودیم که با همدیگر این مجموعه را کار کردیم. آنجا اولین باری بود که من فهمیدم تلویزیون چه جای جدی است و مردم نگاه می‌کنند و خیلی موضوع جدی است و باید دقت کنم.

اگر همین الان به همان مقطع سنی برگردید همین مسیر را ادامه می‌دهید؟

من هر طور خدا بخواهد همان مسیر را می‌روم. اصلا قوه تصمیم‌گیری ندارم. خدا هر چه خواست می‌روم، آن زمان خدا این‌طور خواست و ما رفتیم و الان هم باشد همان مسیر را می‌رویم و فرقی نمی‌کند. این‌طور جدی به خیلی از مسائل نگاه نمی‌کنم. می‌گویم آدم در مسیر باشد، با دوستان و آدم‌های خوب باشد و چیز آزاردهنده‌ای نداشته باشد، خوب است. اگر دوباره می‌خواهد بشود، مشکلی نیست دوباره بشود! اگر دستور بدهند دوباره هم می‌رویم.

و چه چیزهایی در این مسیر آزاردهنده بود؟ چه چیزهایی ایرج طهماسب را در این مسیر ۴۰ و اندی ساله آزار داد؟

چیز بد من نداشتم. همان چیزهایی که همه دارند، ما هم داشتیم مثل مدیریت‌های شاید مشکل‌داری که بودند یا کمبود نقدینگی یا حسادت‌ها که یک زمان‌هایی بود؛ یا تفکرات غلطی که دیگران نسبت به آدم داشتند. اینها بوده است ولی همین‌ها هم جزء کار است و عجیب نیست و باید تحمل کرد. بالاخره گذشت، من راضی هستم و چیز بد نداشتم. من خیلی آدم خوش‌شانسی بودم که هیچ خاطره بدی ندارم، غیر از یکی دو بار خیلی کوچک که من را از یک جایی بیرون کردند و کارهایی کردند که به آنها هم خیلی جدی فکر نمی‌کنم.

در کار چقدر کودکی می‌کنید؟ چه این کار آخر «مهمونی» که چند وقت پیش هموطنان در تلویزیون دیدند و چه کارهایی در طول این مسیر گذشته!

نمی‌دانم. این سوال شما را متوجه نمی‌شوم. یعنی بچه‌بازی دربیاورم؟ (با خنده)

خیر. مولوی می‌فرماید: «چون که با کودک سروکارت فتاد، پس زبان کودکی باید گشاد!» این حکیم بزرگ ایرانی در قرن ۷ این بیت زیبا را گفته است. آدم‌های تعلیم و تربیت هم نکاتی را برای کار در حوزه کودک و نوجوان دارند. کسانی که در حوزه کودک و نوجوان نویسنده هستند، کار شعر انجام می‌دهند همین‌طور هستند. هنرمندی که در حوزه کودک و نوجوان کار می‌کند خود باید کودکی کند یا از کودکی‌های گذشته خود وام بگیرد. این سر جای خود است اما همزمان بتواند کودکی کند خیلی مهم است.

بله. البته تلقی من از کودکی اینچنین نیست یعنی برخی کودک را از انسان جدا می‌دانند و می‌گویند بزرگ که شدید انسان می‌شوید. تلقی من اینچنین نیست. من می‌گویم این موجود ۵ ساله، ۱۰ ساله یا ۷ ساله کامل است، فقط میزان اطلاعات او کم است. اطلاعات با فهم فرق می‌کند. اطلاعات شما اضافه می‌شود و یک جاهایی می‌توانید این اطلاعات را قطع کنید ولی در فهم یک بچه کوچک با بنده موقع تماشای فیلم یا منظره تفاوتی نیست. با هم یک چیز را می‌بینیم و یک چیز را از نظر حسی دریافت می‌کنیم ولی اطلاعات این کودک کم است، قوانین را نمی‌داند، چیزهای علمی را نمی‌داند، خیلی از سوادها را بلد نیست و بعد به مدرسه می‌رود و این چیزها را به او یاد می‌دهند. بنابراین من بچه‌ها را بسیار جدی نگاه می‌کنم یعنی مثل خودم نگاه می‌کنم و می‌گویم حواس این بچه جمع است و نکند چیز غلطی بگویم، چون او مچ من را می‌گیرد. منتها فرق بچه‌ها با ما این است که به شادابی نزدیک‌ترند. برای اینکه بدن آنها شاداب است. بدن ما همواره خسته‌تر می‌شود، خود را با نشستن‌های بی‌خودی، با حرکت نکردن، با ورزش نکردن و... خسته‌تر می‌کنیم ولی بچه‌ها بدن شادابی دارند، بدن شیطونی دارند و باید دقت کنید موقع کار کردن این کسی که این تصویر را نگاه می‌کند این شادابی را لازم دارد.

به همان نسبت ذهن پرتحرکی هم دارد.

قاعدتا! سریع‌تر می‌فهمد. بچه‌ها به سرعت می‌فهمند. ممکن است نگوید ولی قشنگ می‌فهمد. بچه می‌فهد این آدمی که وارد شد خوب است یا بد! از طریق ضمیر ناخودآگاه خود، این را می‌فهمد که امر عجیبی است. در خیلی از میهمانی‌ها من این موارد را دیده‌ام که می‌گویند پیش این فرد نروید؛ چراکه بد است درصورتی‌که ذات شخص کودکی خوبی دارد و شادابی خوبی دارد و ممکن است مسیر خطایی رفته باشد که می‌توانست نرود و آدم خوبی باشد. مهم‌ترین فاکتور برای کار کردن با بچه‌ها این است که حوصله آنها سر نرود، چون زود همه چیز را می‌فهمند بنابراین باید تندتر بگویید، باید بامزه‌تر بگویید و سر آنها را گرم کنید. هر زمان احساس کنند سرکار هستند بلند می‌شوند و می‌روند. شلوغ‌کاری در برنامه‌های کودک را هم می‌فهمند که الکی است یا واقعی یا اینکه از ته دل نیست مثل اینکه این خاله و آن عمو و این خانم یا آن آقا کارهایی که می‌کنند واقعی است یا نه. بچه‌ها خیلی جالب هستند. کافی است به آنها اعتماد و ایمان داشته باشید؛ بچه‌ها با دقت توسط خداوند خلق شده‌اند. بادقت هستند و ظرافت دارند و آنقدر محترم هستند. یعنی وقتی من با بچه پنج ساله یا دو ساله حرف می‌زنم، می‌گویم این بعدا رئیس جمهور است، این بعدا وزیر فلان جا است، استاد فلان رشته است. ما داریم اینها را برای جامعه درست می‌کنیم.

از مجموعه کارهایی که کردید کدام یک هم برای خود شما شیرین‌تر بوده و بازخورد وسیع‌تری از بچه‌ها گرفتید؟ منظورم مجموعه کلاه قرمزی، فیلم سینمایی کلاه قرمزی و همین مجموعه مهمونی که اخیرا کار می‌کنید.

فیلم کلاه قرمزی سه فیلم بود.

از این بین کدام یک برای شما شیرین‌تر بود و هم بازخوردهای وسیع‌تری داشتید؟

اینجور نیست؛ یعنی در دنیای هنر نه که با گروه‌های انسانی، با گروه‌های مخاطب طرف هستید؛ زن‌ها هستند، مردها هستند، بچه‌ها هستند، نوجوانان و خردسالان هستند؛ طیف گسترده‌ای روبه‌روی شما هستند، پس هر اثر به سمتی می‌رود و مخاطب‌هایی دارد. این‌طور نیست که ما یک چیز داشته باشیم که همه یکدست بپسندند. به هر حال آن چیزی که تا به امروز دیگران می‌گویند این است که «کلاه قرمزی یک» مخاطب بهتر و بیشتری دارد.

این نکته را هم بیان کنم که کلاه قرمزی یک را من کار نکردم. این اعتراف جالبی است. واقعیت این است که ما ترکیب بودیم. ترکیب سه چهار نفر بودیم که کلاه قرمزی را کار کردیم. آن موقع آقای اسعدیان در کار کلاه قرمزی یک بود.

همایون اسعدیان منظور است؟

بله، من مشاور کارگردان بودم. حمید جبلی نویسنده بودند. محمدرضا علیقلی به عنوان آهنگساز بودند. آقای ساعتی بودند، خانم محبوب و خانم فنی‌زاده بودند و همچنین خیلی‌های دیگر که برای بچه‌ها کار می‌کردند. تیم خیلی خوبی بودیم که خدا کمک کرد با هم جمع شدیم و به اسم من دررفت.

دنیا فنی‌زاده از کلاه قرمزی یک با شما بود؟

بله.

خدا ایشان را رحمت کند.

بنابراین یک تیم جمع می‌شوند و با هم یک محصولی درست می‌کنند. من هم یکی از کسانی بودم که آنجا بودم و در حقیقت کمک کردم که این کار انجام شود. از نظر مخاطب‌شناسی آن کار گویا بهتر از بقیه جواب گرفته بود.

وقتی کلاه قرمزی یک را کار می‌کردید در دنیا هم ارتباطات محدودتر از الان بود و هم دنیای تامین نیازهای تصویری کودک و نوجوان محدودتر از الان بود. این روزها مجموعه‌ای از محصولات است و به سرعت هم در دسترس قرار می‌گیرد و افراد می‌توانند مراجعه کنند. نه فقط در ایران بلکه در همه جای دنیا این وضعیت است. وسایل جدید نبود و خیلی ارتباطات نبود، در نتیجه کودک و نوجوانی که امسال مهمونی را دیده به لحاظ برطرف شدن نیازهای خود خیلی جلوتر از کودک و نوجوانی است که ۳۰-۲۵ سال پیش کلاه قرمزی را می‌دیده است.

این بحث قشنگ است و دوست دارم. در راه می‌آمدم فکر کردم فرصتی از شما بگیرم و این را بیان کنم. بحث نسل‌هایی که عوض می‌شوند. تعریف ما از کودکی متاسفانه عوض نمی‌شود، درحالی‌که تعریف کودکی با نسل‌های مختلف و دهه‌های مختلف عوض می‌شود. ما هنوز روی بچه دهه شصتی مانده‌ایم که دوچرخه ۲۸ پدرش را سوار می‌شود یا عینک پدربزرگ خود را برمی‌دارد. این برای دوره سنی ما بود و بچه امروز در ناز و نعمت زندگی می‌کند. همه چیز دارد. زیاد دارد. زمان‌هایی را هم اضافه دارد. مثلا خود مقوله تربیت بچه را نگاه کنید در دوره معاصر پدر و مادر رسما نوکر بچه‌های خود هستند که مبادا این آقا، آقازاده، این شاهزاده و این شخص مهم خانواده ناراحت شود، یک وقت اعصاب او به هم نریزد، یک وقت کمبودی در زندگی احساس نکند. بنابراین اتفاقی که می‌افتد این است فرهنگی آمده که بچه‌ها را از خود به عنوان موضوع جدا تفکیک می‌کنیم که اینها شبیه من نشوند که تربیت غربی است درصورتی‌که غربی‌ها هم اینچنین نیستند. بنابراین بچه‌ها در آکواریوم و فضای ایزوله‌ای بزرگ می‌شوند و هیچ چیزی از جامعه خود نمی‌دانند و با تعجب به یک سری از مسائل اجتماعی نگاه می‌کند و می‌پرسند چه خبر است؟ اینهایی که شما می‌گویید چه کسانی هستند؟ این به خاطر این است که آنها را جدا از خود بزرگ می‌کنیم تا مبادا آسیب روحی ببینند و مثل ما شوند. در صورتی که ما تمدن بزرگی داشتیم؛ یعنی ایرانی‌ها و شرقی‌ها یک تمدن خوبی داشتند. اینکه بچه در کنار بزرگ‌ترها زندگی می‌کرده و باید خود را به بزرگی می‌رسانده است. یعنی ضعیف بود و باید سریع بزرگ می‌شد. مثل خیلی چیزهایی که در اطراف خود دیدیم و می‌دانیم. این جذابیت زندگی بود که وقتی سفره می‌انداختند به این توجه نمی‌کردند برای این بچه جدا بکشند. خود بزرگ‌ترها شروع به خوردن می‌کردند و این بچه هم یک چیزی گیر می‌آورد و می‌خورد! بنابراین در تربیت ما این است که این هم موجودی مثل من است و باید خود را نجات دهد و خود باید زودتر بزرگ شود، درس بخواند، سرکار برود، مستقل شود. ما خیلی قشنگ به بچه‌های خود نگاه می‌کنیم. واقعی نگاه می‌کنیم. می‌گوییم این هم باید باشد، خواهر و برادر او هم هستند و همه مثل هم هستند و فرقی با هم نمی‌کنند. این را برجسته‌سازی نمی‌کنیم که بگوییم این از بقیه بهتر است. حتی این کار را هم نمی‌کنیم. در تربیت واقعی این‌طور است. مشکلی که الان پیدا کرده‌ایم این است که نسل‌ها عوض می‌شوند. علت اینکه نسل‌ها عوض می‌شوند، اکسسوری و لوازم است. یعنی تبلتی که آمده و ماشینی که آمده، وسایلی که آمده است و ابزار و وسایل نسل را عوض می‌کند.

در واقع ابزار و وسایل جدید سبک زندگی جدید را ساختند.

بله. اندیشه جدید، احساس جدید و همه چیزهای جدید را می‌سازد. بنابراین ما اصلا درک نمی‌کنیم این بچه به ما چه می‌گوید. ما درباره گرسنگی با بچه حرف می‌زنیم و او نمی‌داند گرسنگی چیست. از بس به این بچه خوراکی و غذا می‌دهند. ما فکر می‌کنیم او گرسنه است در حالی که مساله این بچه گرسنگی نیست. بنابراین اگر دوباره بخواهیم نگاهی به بچه‌ها کنیم، کسانی که مسئول این قضیه هستند، باید برای این نسل جدیدی که هستند با این وسایل و امکاناتی که دارند، تعریفی قائل شوند. حالا اگر می‌خواهیم برای این نسل فیلم بسازیم یا شخصیت خلق کنیم، باید به این فکر کنیم که اندازه آن چقدر باید باشد که این بلند نشود و برود! این نسلی که سرعت بازی کامپیوتری او به این درجه است، اندازه و سرعت فیلم او باید چه درجه‌ای باشد که بنشیند و این فیلم را تماشا کند؟ برای همین است که می‌گویم اتفاقات جدیدی در حوزه فیلمسازی و برنامه‌سازی کودکان می‌افتد که ما از آن دور هستیم ولی به حرف گوش نمی‌دهند و باید عوض شود.

همین نگاه را در برنامه «مهمونی» دارید. یعنی تفاوتی نه به لحاظ نوع روایت که حتی به لحاظ شخصیت دارد. این تفاوت را با سری اول کلاه قرمزی احساس می‌کنیم.

قاعدتا همین‌طور است. با گروهی که کار می‌کنم اساسا به‌روز هستند. از داخل این بچه‌ها، این موارد بیرون می‌آید؛ یعنی هر شخصیتی از درون اینها بیرون می‌آید. آنقدر واقعی است که به من ربطی ندارد، اینقدر که برخی خوب هستند! اینها چون به‌روز زندگی می‌کنند، منابع روز و حرف‌های روز را هم در برنامه می‌آورند و استفاده می‌کنند. یک خاطره هم درباره کلاه قرمزی بگویم که خیلی جالب است. مجموعه برنامه‌ای که می‌ساختیم به اسم جغجغه و فرفره بود. کلاه قرمزی نبود. حتی فکر می‌کنم اسم آن صندوق پست بود. منتهی با آقای جبلی از آرشیو عروسک‌هایی پیدا کردیم و آوردیم. یک چیز گرفتیم و دیدم خیلی خوب است. با این حال فکر می‌کردم نمی‌گذارند بسازیم. مدیرگروه را صدا کردیم و گفتم می‌خواهم یک چیزی به شما نشان بدهم و به این فکر کنید که موضوع جدی است. تکه‌ای از کلاه قرمزی را نشان دادم که حرف می‌زد و آب دهانش بیرون می‌ریخت. اسدالله علائی گفت اصلا و ابدا! راست هم می‌گفت و تابوشکنی عظیمی در آن زمان بود. چون بچه آن موقع باید خیلی خوب می‌بود و همیشه مرتب. گفتم آقای علائی بیایید و گوش دهید و به این فکر کنید و عجله نکنید. من هم مثل شما می‌ترسم ولی فکر می‌کنم چیز جالبی است. در استودیو همه از این شخصیت استقبال کردند و چیزهای خوبی با این می‌توان گفت. آقای اعلائی خیلی جنگید. خیلی زحمت کشید و بالاخره مجوز این را گرفت و برای اولین بار یک بچه بی‌تربیت را به اصطلاح آوردیم که قلبش پاک بود. این اصلا در تلویزیون سابقه نداشت. برای همین به کلاه قرمزی حمله شد. از آموزش و پرورش حمله شد، نامه‌های اعتراضی نوشتند که این نباید در تلویزیون باشد و تلویزیون باید این را قطع کند. مراحل اول هنر، برای جاانداختن هر چیزی کار سخت است. باید تحمل داشت، باید کتک خورد، باید سختی کشید، حرف بد را بشنوید ولی اگر بدانید نیت خیر است فکر می‌کنم می‌ارزد پای این بایستید و به ثمر بنشیند. این هم چیز جالبی بود. این چیزهایی که می‌خواهیم برای نسل جدید بگذاریم آنهایی که بزرگ‌تر هستند و روبه‌روی ما به عنوان مسئول هستند طبیعتا مشکل دارند. ما با نسل کودک‌مان، خیلی فاصله داریم. در عقیده، در احساس و خیلی موارد دیگر با هم فاصله داریم. هر کسی می‌خواهد کار کند به بن بست می‌خورد. چون می‌گویند این لباس را نباید این پرسوناژ بپوشد و این جوری نباید رفتار کند و چرا این آهنگ است و چرا به فلان چیز علاقه دارند. کلاپکیج این نسل جدید غیرقابل پخش است (با خنده) مگر اینکه مسئولان یا مدیرانی که داریم کوتاه بیایند و قدری اجازه دهند راه‌های جدیدی باز شود و نسل جدید شخصیت‌هایی برای خود داشته باشند.

با مدیران گذشته راحت‌تر کار می‌کردید یا مدیران فعلی؟

من هیچ‌وقت با هیچ مدیری مشکل نداشتم. مدیران با من مشکل داشتند ولی من با مدیران مشکل نداشتم. غیر از مساله مالی که همیشه وجود دارد و الان نیز وجود دارد، هیچ‌وقت هیچ مشکلی نداشتم چون من حرف بدی نمی‌زدم، یعنی چیز بدی نمی‌گفتم. چیزهای انسانی بود که همه می‌فهمند و درگیر آن هستند. من مشکلی با مدیران ندارم. یکبار فقط به یک مدیر سینمایی برخوردم یعنی با ذوقی گفتم که این فیلم را دارم و بچه‌ها به سینما می‌آیند و خوشحال می‌شوند و دست می‌زنند و شاد هستند، گفت نمی‌خواهیم بچه‌ها دست بزنند.

با همین صراحت گفت؟

بله. گفت نمی‌خواهیم چنین چیزهایی ساخته شود. من هم بلند شدم و رفتم. از این موارد داشتیم که به این شدت برخورد کردند ولی اینها گذراست. وقتی مردم خود و حدود خود را می‌شناسید نباید به اینها توجه کرد. اینها هم هستند و چیزهایی می‌گویند و شاید هم آن روز این مدیر ناراحت بود یا هر دلیل دیگری داشت.

با توجه به تجربه شما در این ۴-۳ دهه در حوزه تولید می‌دانید که زمانی فاصله تولیدات دست‌کم سینمایی ما در حوزه کودک و نوجوان با سینمای غرب که منظورم سینمای آمریکاست، نوعی هماوردی داشت، ما هم حرفی برای گفتن داشتیم، یعنی سینمای ایران هم در حوزه تولیدات مربوط به کودک و نوجوان حرف داشت کما اینکه اساسا بخشی از افتخارات دهه ۶۰ و ۷۰ سینمای ایران در جشنواره‌های معتبر فیلم دنیا ناشی از محصولات ما در حوزه کودک و نوجوان بود. اگر بخواهید وضع امروز را مقایسه کنید، یعنی آن روز سینمای دنیا در حوزه کودک و نوجوان و سینمای ایران و امروز ما را مقایسه کنید؛ فاصله بسیار زیاد شده است. قبول دارید؟

خیر. من این‌طور نگاه نمی‌کنم. چون همیشه به قضایا امیدوار هستم. اولا ما در مقوله کودک بی‌نظیر هستیم. سینمای ما در حوزه کودک و نوجوان بی‌نظیر است. در فیلم‌های عروسکی، در سریال‌سازی و هر چیزی که بگویید از نظر سابقه و چیدمان و... بی‌نظیر است.

تمرکز من روی سینماست.

یعنی مجموعه تولیدات را کنار یک خارجی بچینید و بگویید اینها را طی این سال‌ها ساختیم حیرت‌انگیز است. همه چیز برای بچه‌ها ساختیم. در همه گونه و ژانری ساختیم. بنابراین دست ما پر است و دست خالی نیستیم.

امروز هم دست ما پر است؟

هنوز هم دست ما پر است. ولیکن الان شکل دیگری است. به همین اشاره کنم که ما منتظر نشستیم یک نفر مثل ما بیاید و فیلم بسازد درصورتی‌که این‌طور نیست. من پسرها و دخترهای نوجوان و جوانی را می‌شناسم که در المپیاد فیلمسازی اینها را دیدم و حیرت‌انگیز هستند. کارهای کوتاه کوتاه، انیمیشن می‌سازند، بعد تعجب می‌کنیم که چه ذهن و اندیشه‌ای دارند. تعجب می‌کنید که چطور به فکر اینها رسید! یک چیزهایی آن زیر می‌جوشد ولی ما هنوز برای اینکه مدل قبلی در فیلمسازی را می‌خواهیم حفظ کنیم، اجازه نمی‌دهیم اینها وارد این حوزه شوند. کار درخشانی که یک سال آقای شجاع نوری کرد المپیاد فیلمسازی برای نوجوانان بود. خیلی کار درخشانی بود. خیلی خوشحال شدم و گفتم از آنجا سیل و نیروها و انرژی‌ها می‌آید و از بین اینها قطعا چند فیلمساز درمی‌آید. تردید نباید کرد. البته یک دوره است؛ به دلایلی که خیلی پیچیده است و یک مقدار هم مادی شده و دولت و حکومت هم نمی‌خواهد مثل قدیم ولخرجی کند. در قدیم شاید خیلی ولخرجی می‌کردند.

ولخرجی نمی‌کرد بلکه درست سرمایه‌گذاری می‌کرد.

شاید این‌طور بود.

چون واقعا کار در حوزه کودک و نوجوان سرمایه‌گذاری است، نه هزینه!

به هر حال هر چه بود الان این کار را نمی‌کند. این مشکل را در تلویزیون به شکل دیگری داریم. باید روزی دست بردارند و بدانند حوزه فرهنگ پول لازم دارد و از حوزه فرهنگ، پول درنمی‌آید. اگر می‌خواهید کشور شما جلو برود از حوزه فرهنگ پول درنمی‌آید. سراغ اقتصاد و حوزه‌های دیگر برای درآمدزایی بروید ولی در این حوزه سرمایه‌گذاری کنید تا آدم برای کشور درست کنیم. یک ذره در اینجا به مشکل برخوردیم. از وقتی که گفتند باید حوزه‌های فرهنگی هم خودکفا شوند و به درآمدزایی برسند ما به مشکل برخوردیم. در فیلمسازی هم قطعا همین است یعنی وقتی می‌گویند چیزی بسازید که حتما بفروشد، شدنی نیست و همین‌هایی است که می‌بینیم. به هر نحوی باید بخندانیم یا شاد باشند.

از همین جا نقبی به تحلیل و وضعیت سینمای کودک و نوجوان امروز جامعه بزنیم. در پرسش قبلی من هم بود و در توضیحات شما هم اشاراتی کردید. گمان می‌کنم خوشبینی شما ناشی از ذات خود ایرج طهماسب است.

ممکن است. (با خنده)

اما واقعیت این‌گونه نیست و با خوشبینی شما همراه نیست. واقعیت این است که وضع تولیدات آثار حوزه کودک و نوجوان به شدت اسفناک است. چه باید کرد؟

فکر می‌کنم درست می‌شود. آن نسل می‌آید! به قبل برویم و نسل خود را نگاه کنیم. یک سری بودیم که آمدیم و با همه شرایط کار کردیم، وضعیت خود را با همه تطبیق می‌دادیم که به عشق و فیلمسازی خود برسیم. نسل دیگری هم می‌آیند و تردید نکنید آنها هم منتظر یک فرصت هستند که جلوی ما جرا بیایند. به آنها اعتماد کنیم که جلو بیایند ولی چون فرمول ما همچنان فرمول قدیم است که بررسی می‌کنیم و دنبال ایرج طهماسب مثل قدیم و هر کسی مثل قدیم هستیم و می‌خواهیم مثل آنها پیدا کنیم، درصورتی‌که این‌طور نیست. اینها مدل دیگری هستند.

هر کسی مدل خودش است.

مشکل ما در مدیریت است. مدیریت باید به‌روز باشد، خود را به‌روز کند و منابع خود را به‌روز در اختیار اینهایی که هستند قرار دهد. به نسل جدید اعتماد کنند. به ۱۶ ساله‌ها و ۲۰ ساله‌ها اعتماد کنند. اجازه دهیم اینها جلو بیایند و خطا داشته باشند، اینها را نزنیم. خطا در فیلمسازی و برنامه‌سازی داشته باشند، اولین بار همین است و بالاخره یاد می‌گیرد. ما چقدر کارهای بد داشتیم؟ هر کسی در پرونده خود نگاه می‌کند می‌بیند چیزهایی غلط است. اعتماد به نسل جدید کنیم و راه باز کنیم که وارد شوند. از فیلمساز خود توقع داریم عوض شود ولی از مدیر خود توقع نداریم عوض شود. مدیر ما همان قبلی است و بعد می‌خواهیم این نسل عوض شود، این شدنی نیست.

این نکته مهمی است.

بله. هر دو باید عوض شوند، به هم اعتماد داشته باشند، بگو بخند داشته باشند. شما که اینقدر جدی در حوزه کودک و نوجوان نشسته‌اید که من می‌ترسم با شما حرف بزنم، جوان چطور جرات می‌کند بیاید و از ته دل با شما حرف بزند؟ اینقدر سنگین و سفت پشت میزی در جایی نشسته‌اند که اسم نمی‌برم. مگر در عالم چه خبر است؟ چه چیزی در این عالم است که اینقدر جدی گرفته‌اید؟ قدری در را باز کنید تا جوانان بیایند و برای نسل بعدی خود چیزهایی بسازند.

سوال من نزدیک به فرمایش شما بود. به نظر می‌رسد شما و بقیه دوستان این شانس را داشتید و با مدیرانی کار کردید که ادعا نداشتند.

خیلی! بی‌نظیر بودند. آقای وحید نیکخواه بی‌نظیر بود. مدیریت کودک ایشان غیرقابل توصیف است. بخش مهمی از سینمای کودک ما مدیون آقای وحید نیکخواه و خانم طاهرپور است.

خانه هنر کودک و نوجوان را هم راه‌اندازی کردند.

بله. این بی‌نظیر بود. خیلی خوش‌شانس بودیم که در دوره‌ای با آدم‌هایی بودیم که از ما سینمای کودک را جلوتر می‌فهمیدند.

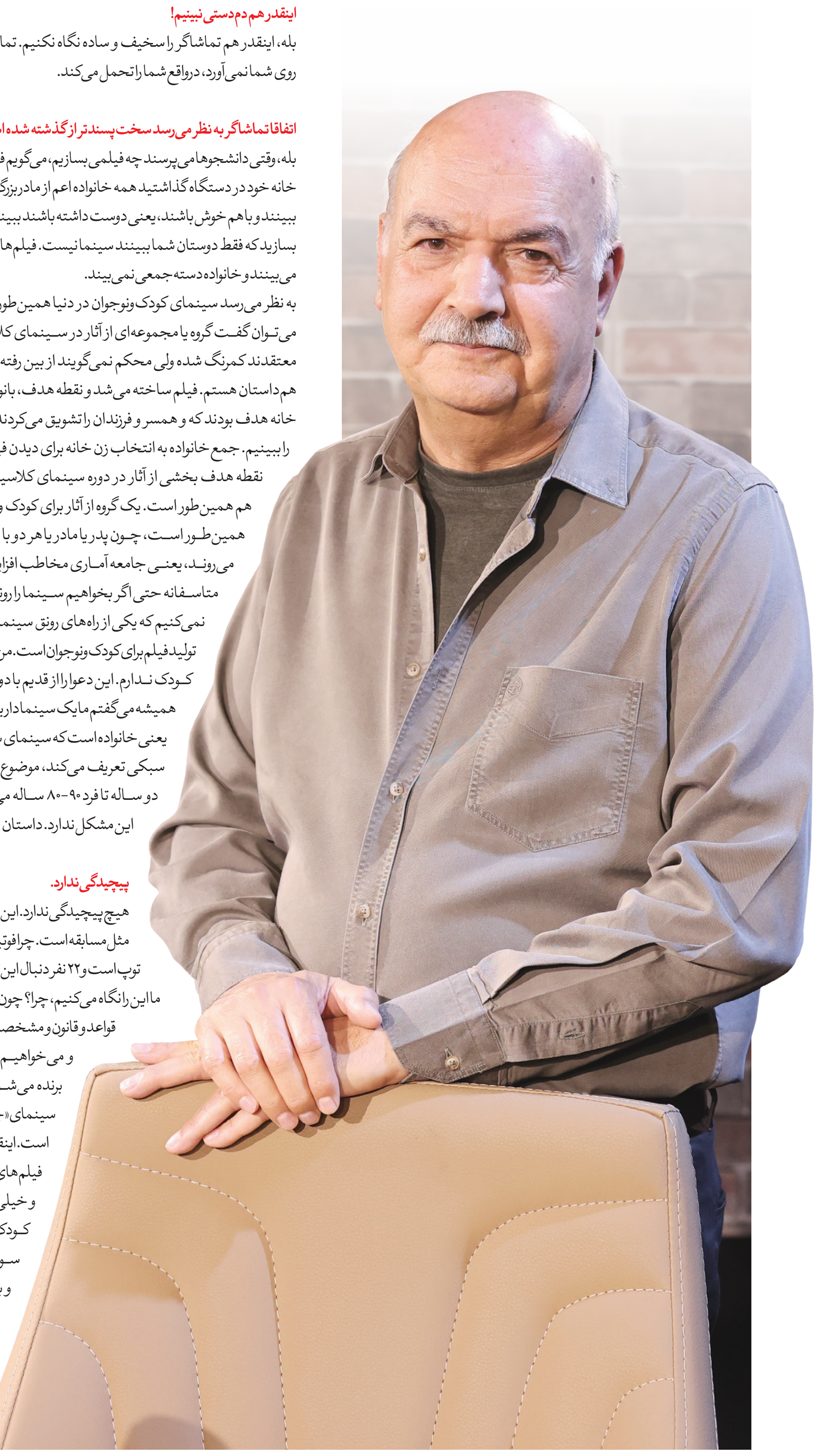

و دغدغه خود آنها هم بود.

بله. بچه داشتند و می‌دانستند چه چیزی لازم است و دوست داشتند از دنیا جلو بزنند. مدل خوبی در ذهن آنها بود. الان من نمی‌دانم چه مدلی در ذهن دوستان دیگر است.

و نسل جدید این شانس شما را ندارد.

این شانس را دارند. من این‌طور نگاه نمی‌کنم. من خیلی به نسل جدید اعتماد دارم.

شانس این را ندارند که با چنین مدیرانی همکاری کنند.

خیلی شانس دارند. اینجور نیست و اینجور نمی‌ماند. خداوند متعال راه‌هایی باز می‌کند و به همه اجازه می‌دهد بیایند و استعداد خود را نشان دهند. این‌طور نیست که برای ما فضل و بخشش داشته و برای اینها نداشته است. حتما برای اینها پیش می‌آید ولی باید منتظر باشیم که زمان آن برسد. تایمی دارد و نمی‌دانم چه زمانی است ولی مطمئنم چیزهای خوبی در انتظار ماست.

سینمایی نمی‌خواهید کار کنید؟

خدا نکند! (با خنده)

چرا؟

خیلی دوست داریم کارهای هنری انجام بدهیم. به قول اکبر عبدی آن زمان‌ها شوخی می‌کرد می‌گفت چون به ما پول می‌دهند این کار را دوست داریم! همه دوست داریم کار کنیم ولی واقعیت این است که سینما مثل کارخانه‌ای است که باید یک سری فروشگاه داشته باشد و آن فروشگاه‌ها هم مدام جنس عرضه کند که ما به اینها می‌گوییم فیلم. وقتی فروشگاه راکد می‌شود و زیاد فیلم ندارد؛ بنابراین شما تولید می‌کنید ولی تا بخواهید به آنجا بروید و مردم بخواهند برای خرید بیایند، مقداری طول می‌کشد و شما ضرر می‌کنید. من همیشه می‌گویم اگر بخواهیم سینما را درست کنیم باید پکیج درست کنیم، تعدادی فیلم باشد، همه با هم شروع کنیم و یکی دو ماه بگذرد و بعد از ۷-۶ ماه و یک سال چرخه فیلمسازی ما درست شود. تولید و عرضه ما درست انجام شود. تماشاگر مطمئن باشد به سینما می‌رود و فیلم خوب می‌بیند؛ نه مثل الان که نمی‌داند به سینما برود فیلم خوب خواهد دید یا خیر. ممکن است از سینما عصبانی بیرون بیاید. سینما باید صنعت شود. به دست من صنعت نمی‌شود. ۱۰ نفر مثل ما باید باشند، تهیه‌کننده و مدیرانی که با همدیگر این صنعت را دوباره به صورت حرفه‌ای راه‌اندازی کنیم.

یکی از دلایلی که در حوزه سینما کاری تولید نمی‌کنید، نگرانی شما از این وضعیت است؟

نمی‌شود! تا تماشاگر بخواهد متوجه شود طول می‌کشد، بنابراین شما دو ماه اکران دارید تا تماشاگر متوجه شود فیلم اکران شده، طول می‌کشد. معروف است که می‌گویند تبلیغات اصلی فیلم، دهان به دهان است، بنابراین تا این‌گونه بگویند فلانی فیلم ساخته و در سینما فلان فیلم آمده، دیگر از اکران برداشته می‌شود و طرف به سینما می‌آید و فیلم بدی را نگاه می‌کند و این‌طور به تماشاچی ضرر می‌زنیم. اگر تعدادی فیلم پشت هم باشند و پکیجی شوند و تماشاگر شروع به تماشا کردن کند، مشکل حل می‌شود. الان مشکل ما این است که مردم باید اعتماد کنند و به سینما بیایند. ما این اعتماد را از آنها گرفته‌ایم. چندین بار رفته و دیده این چه فیلمی است که ساخته‌اند! سرخورده می‌شود. مردم پول می‌دهند، گناه دارند و حداقل را از شما می‌خواهند؛ حداقل قصه خوب، حداقل بازی خوب، حداقل نورپردازی، فیلمبرداری و فضاسازی خوب را می‌خواهند. باید به بیننده احترام گذاشت و کم‌فروشی نکرد. این چیزهایی که داریم سینما نیست و به نوعی گذران عمر است. برخی این‌طور می‌گذرانند. زمانی سینما خیلی بزرگ و عظیم بود. نمی‌گویم الان می‌توانیم آن کارها را انجام دهیم ولی اینقدر هم کم‌فروشی نکنیم.

اینقدر هم دم‌دستی نبینیم!

بله، اینقدر هم تماشاگر را سخیف و ساده نگاه نکنیم. تماشاچی هیچ چیزی به روی شما نمی‌آورد، درواقع شما را تحمل می‌کند.

اتفاقا تماشاگر به نظر می‌رسد سخت‌پسندتر از گذشته شده است.

بله، وقتی دانشجوها می‌پرسند چه فیلمی بسازیم، می‌گویم فیلمی بسازید که اگر در خانه خود در دستگاه گذاشتید همه خانواده اعم از مادربزرگ، خاله، عمه و بچه‌ها ببینند و با هم خوش باشند، یعنی دوست داشته باشند ببینند. اینکه یک نوع فیلم بسازید که فقط دوستان شما ببینند سینما نیست. فیلم‌های امروز را عده خاصی می‌بینند و خانواده دسته‌جمعی نمی‌بینند.

به نظر می‌رسد سینمای کودک و نوجوان در دنیا همین‌طور است. در دنیا تقریبا می‌توان گفت گروه یا مجموعه‌ای از آثار در سینمای کلاسیک بودند. برخی معتقدند کمرنگ شده ولی محکم نمی‌گویند از بین رفته است. من هم با اینها هم‌داستان هستم. فیلم ساخته می‌شد و نقطه هدف، بانوان جامعه بودند. زنان خانه هدف بودند که و همسر و فرزندان را تشویق می‌کردند آخر هفته فلان فیلم را ببینیم. جمع خانواده به انتخاب زن خانه برای دیدن فیلم اعتماد می‌کردند. نقطه هدف بخشی از آثار در دوره سینمای کلاسیک زن خانه بود. هنوز هم همین‌طور است. یک گروه از آثار برای کودک و نوجوان بود. هنوز هم همین‌طور است، چون پدر یا مادر یا هر دو با بچه برای فیلم دیدن می‌روند، یعنی جامعه آماری مخاطب افزایش می‌یابد. در ایران متاسفانه حتی اگر بخواهیم سینما را رونق بدهیم به این توجه نمی‌کنیم که یکی از راه‌های رونق سینما و رونق سالن، افزایش تولید فیلم برای کودک و نوجوان است. من اعتقادی به سینمای کودک ندارم. این دعوا را از قدیم با دوستانم داشتیم. من همیشه می‌گفتم ما یک سینما داریم که سینمای فامیلی یعنی خانواده است که سینمای سبکی است. داستان سبکی تعریف می‌کند، موضوع سبکی است. از بچه دو ساله تا فرد ۹۰-۸۰ ساله می‌فهمد. هیچ کسی با این مشکل ندارد. داستان بدیهی و روشن است.

پیچیدگی ندارد.

هیچ پیچیدگی ندارد. این با دیگری دعوا می‌کند و مثل مسابقه است. چرا فوتبال نگاه می‌کنیم؟ یک توپ است و ۲۲ نفر دنبال این توپ می‌دوند. ۹۰ دقیقه ما این را نگاه می‌کنیم، چرا؟ چون موضوع جالب است، قواعد و قانون و مشخصه دارد و ما نگاه می‌کنیم و می‌خواهیم بفهمیم چه کسی برنده می‌شود. «سینمای فمیلی» سینمای «چه کسی برنده می‌شود» است. اینقدر ساده است که مثل فیلم‌های ورزشی، دزد و پلیسی و خیلی از فیلم‌ها، سینمای کودک است، مثل بتمن، سوپرمن و... همه خوب و بد و دعوای این دو با هم است. اینقدر ساده است که این بد است و آن خوب است. این یک نوع سینماست.

نوع دیگر سینما هم داریم که گونه و ژانر است. غیر از سینمای فمیلی یک سینمای ژانر داریم. ژانر هم درحقیقت مربوط به گروه انسانی است، مثل مشاغل، مثلا می‌گوییم گونه جنایی که مربوط به دادگاه، قاضی، متهم و... است و در این پکیج می‌گذرد، مثلا سایکودرام که درام‌های روانی است. روانپزشک است، مریض روانی است یا مثلا گونه رومانس است. داستان‌های عاشقانه است، دختر و پسر عاشق همدیگر می‌شوند. گروه‌های انسانی یک نوع سینمایی هم دارند. غیر از سینمای فمیلی است که برای مخاطب خود آنهاست. برای گروه و دسته خود آنها ساخته می‌شود و خیلی موفق و خوب است. سینمای کودک نداریم. ما سینمای ساده خانوادگی اگر بتوانیم بسازیم همه می‌نشینند و نگاه می‌کنند. همه به سینما می‌آیند و دسته‌جمعی هم می‌آیند. ما نه آن و نه این را می‌سازیم.

چرا فکر می‌کنید نمی‌سازیم؟

برای اینکه بلد نیستیم. ما فیلمسازی را تجربی یاد گرفته‌ایم و همکاران ما خیلی کم دانشگاه رفته‌اند و اکثر آنها تجربی یاد گرفته‌اند، بنابراین وقتی از آنها می‌پرسید فرق کمدی با درام چیست؟ فرق درام با تراژدی چیست؟ ژانر با فلان چیز چه فرقی دارد؟ واقعا نمی‌دانند. حتی بزرگان ما هم نمی‌دانند. برای اینکه تجربی به این مرحله رسیده‌اند. مغازه‌ای باز کرده‌اند و فیلمی می‌سازند و مخاطب هم دارند و زندگی می‌کنند. احترامش را ما نگه می‌داریم. کم فیلمساز داریم که بگوید کمدی ساخته است، تراژدی یا درام ساخته، ژانر فلان ساخته، یعنی بلد بوده فیلم بسازد. بلد است. حرفه‌ای و هنرمند است. از این افراد تعداد کمی داریم. در همه جای دنیا البته کم هستند. مابقی دکانی باز می‌کنند و در آن نوعی از سینما را پی می‌گیرند و مخاطب خود را دارند، مخاطب خود را هم خیلی دوست دارند، بنابراین کلوپی با هم هستند و فیلم‌هایی می‌سازد و مردم را تشویق می‌کنند و با هم خوش هستند. اما این به مردم ربطی ندارد. به مردم با معنای جمعیت کل ربطی ندارد، نه به معنای دارودسته و گروه یا صنف خاصی! این را متاسفانه از دست داده‌ایم. سینمای مردمی خود را از دست داده‌ایم. خدا کمک کند و قدری بتوانیم داستان‌های ساده خوب پیدا کنیم و با سادگی خوبی بسازیم و مردم را دوباره به سینما بیاوریم و بخندند و لذت ببرند. این مردم را الان از دست داده‌ایم.

و سخت هم به دست می‌آوریم.

من هیچ‌وقت ناامید نیستم. فکر می‌کنم می‌شود، حتما می‌شود. دلیلی داشته که تا الان نشده است.

از انیمیشن‌های چند سال گذشته و تولیدات اخیر سینما فیلمی دیده‌اید؟

خیلی بی‌نظیر و خوبند. به جاهای خوبی می‌رویم. زمانی، حدود ۶-۵ سال پیش، مجموعه‌ای راه انداختیم و کار کردیم و خیلی جالب بود ولی حمایت نشد و پیش نرفت. بچه‌های دیگر الان خیلی خوب جلو می‌روند. یک ذره دموسازی است، یعنی از دموها برمی‌دارند و استفاده می‌کنند و کلک می‌زنند اما ایرادی ندارد تا به خود اعتماد کنند این کار ایرادی ندارد ولی در انیمیشن جلو می‌رویم. همین که ترس ما ریخته و اکران می‌کنیم خیلی کار بزرگی است. سابقه این را هیچ وقت نداشتیم. همین که تابویی را در کشورهای منطقه و کشور خودمان می‌شکنیم که خود می‌سازیم و روی پرده سینمایمان نشان می‌دهیم، اتفاق بزرگی است ولی چون حواس ما نبوده، بچه‌های ما یعنی نسل جدیدی که انیمیشن کار می‌کنند، قدری اسلوب و ایده غربی برداشته‌اند. حواس ما نبوده با این نسل صحبت کنیم و آن موقع که کار را شروع کردند حواس‌مان به چیزهای دیگری بوده، بنابراین آنها فکر می‌کنند این شکلی سینماست، این جور قشنگ است یا چون شبیه خارجی‌هاست قشنگ است، حرفه‌ای، هالیوودی و پیکسار است.

قدری باید کار کنند تا از این مدل تکراری که در سرتاسر جهان تکرار می‌شود خسته شوند. مدل ایرانی و فرهنگ ما را پیدا و شخصیت و کاراکترهای ما را بازآفرینی کنند. داستان‌های ما را پیدا کنند، آن‌وقت می‌توانیم بشکن بزنیم که به جاهای خوبی می‌رسیم ولی هنوز من غیر از یکی، دو مورد کوچک در طرح‌های کوچک، در کار بزرگ این را ندیدم و اکثرا مدل‌سازی غربی است. از نظر اکران جوابگو است و بچه‌ها نگاه می‌کنند و سر بچه‌ها گرم است ولی مورد علاقه من نیست.

اصل حرکت خیلی بی‌نظیر است.

بله، به نسبت بقیه کشورهای منطقه تولید و روی پرده اکران می‌کنیم. این خیلی حیرت‌انگیز است. اینها را دنیا نگاه می‌کند.

انیماتورهای ما نیز مشتری دارند.

اکثر انیماتورهای ما در کمپانی‌های بزرگ کار می‌کنند، چون ما با آنها کار می‌کردیم و از نزدیک آشنا بودیم این را می‌گویم. در آثار بسیار بزرگ انیمیشن اسم این بچه‌ها هست. رویای اینها این است که به ایران برگردند و کار کنند و در ایران بسازند. با تک‌تک اینها صحبت می‌کردم این چنین بود. ما اینها را جمع کردیم و با تک‌تک اینها صحبت کردیم که این اتفاق بیفتد اما نشد.

کاش بستری فراهم شود و تجربه بیشتری کسب کنند و برگردند و در ایران کار کنند.

متریال انسانی خیلی خوب داریم. باسواد، فهمیده، خوش‌ذوق، خوش‌سلیقه و بچه‌های خوبی هستند ولی حیف که به درازمدت فکر نمی‌کنیم. آنقدر درگیر روزمرگی هستیم که بلندمدت فکر نمی‌کنیم.

شما هم در حوزه تلویزیون به عنوان مجموعه‌ساز مثل کلاه قرمزی و مهمونی کار کردید و هم در شبکه نمایش خانگی. کجا راحت‌تر بودید؟

هیچ فرقی نداشت. هر دو یکی است.

همان آزادی عملی که در شبکه خانگی دارید در تلویزیون هم داشتید یا بالعکس؟

ای بسا در تلویزیون آزادتر هستید چون مطمئن‌تر هستید و خیال شما راحت‌تر است. در پلتفرم‌ها کسی که ممیز است کمی می‌ترسد. به آنها می‌گفتیم تلویزیون اینها را پخش کرده ولی قدری با تردید کار می‌شد. اما تلویزیون الان بهتر است. نمی‌دانم چرا اینقدر خوب شدند. (با خنده)

مشکوکند! (با خنده)

غیر از مساله مالی که پدیده عجیبی در جهان هستیم، تلویزیون الان خوب شده است. بقیه چیزها خیلی خوب است و کافی است ذوق و سلیقه داشته باشید و راه‌های خوبی از نظر اجرایی در کار شما وجود داشته باشد. آنها هم می‌پسندند. فکر می‌کنم آنها هم دوست دارند چیزهای خوبی اتفاق بیفتد و سریال و کار آنها موفق شود. بعید می‌دانم مدیران تلویزیون بخواهند سریال بد بسازند.

هر آدم عاقلی دوست دارد سریال و تولیدات خوب داشته باشد.

آن کسی که نمی‌تواند ما هستیم که از پس این برنمی‌آییم. البته منطقی است مدیر دوست ندارد کار او کم‌بیننده باشد و به لحاظ ارزش‌های هنری و آرتیستی کم‌مایه باشد، اما فهم هم خیلی مهم است.

آن را به هر کسی به یک اندازه دادند. ما درباره این دوره تاریخی می‌گوییم. من خوشحالم می‌گویید با تلویزیون راحت کار کردم. خیلی خوشحالم.

واقعیت است. چرا باید دروغ بگویم؟ با برخی هم به شدت مشکل دارم و خود آنها نیز می‌دانند ولی موقع کار کردن آدم حرفه‌ای هستم و شوخی ندارم. درباره حرفه نمی‌توان دروغ گفت. من از این دروغ‌ها زیاد شنیدم که می‌گویند اجازه نمی‌دهند کار کنیم. من می‌گویم خیلی وقت‌ها شما بلد نیستید کار کنید. شما باید راهی بروید که این نفهمد. باید بتوانید این کار را بکنید و باید بلد باشید. به این معنا نیست که کلاه سر کسی بگذارید، منظورم این است این هنر است و زیبایی و قشنگی هنر به این است.

اینکه در کار به مانعی خوردید ناامید نشوید و راه دیگری پیدا کنید.

مثالی بزنم که خیلی جالب است. می‌گویند در خانواده، کسی فوت می‌کند و می‌خواهند به عمه خانم یا خاله خانم و کسی بگویند و خیلی حساس است. بنابراین می‌گویند فلانی بیاید که بلد است بگوید. او به نحوی می‌گوید که او غش نمی‌کند. او هنرمند است. آن کسی که بلد است حرفی را طوری بزند که کسی غش نکند، عصبانی نشود، خود را نزند! هنرمند است. بنابراین خیلی از مواقع، مشکل ما هستیم که بلد نیستیم. اینقدر رو گفتیم که او هم فهمیده است.

کلاه قرمزی نمی‌خواهد احیا شود؟ بنا ندارید کلاه قرمزی را احیا کنید؟

من درباره کلاه قرمزی زیاد صحبت نمی‌کنم.

قدری در این برنامه صحبت کنید.

عروسک‌هایی آوردیم که در مجموعه جدید «مهمونی» بودند.

می‌توان امیدوار بود از این معبر استفاده کردید تا کلاه قرمزی را احیا کنید؟

بله، رویای همه ماست. ما و مردم همه یک جور فکر می‌کنیم. منابعی که داریم را باید استفاده کنیم.

کلاه قرمزی و پسرخاله الان جزء سرمایه‌های سینمای کودک و نوجوان است.

در حوزه فرهنگ در بخش بصری تعدادی داریم که باید از اینها استفاده کرد. من تمام تلاش خود را می‌کنم.

کما اینکه مدرسه موش‌های خانم برومند همین است. متاسفانه ادامه نداشت.

خیلی سال پیش، برنامه‌های متعددی در تلویزیون می‌ساختند و کنار می‌گذاشتند. در سفرهای خارجی کارهایی را در تلویزیون آنجا دیده بودم. من می‌گفتم چرا ما این کار را می‌کنیم و چرا می‌سازیم و کنار می‌گذاریم و آرشیو می‌شود. می‌گفتند ما به مردم احترام می‌گذاریم. گفتم آن طرف دنیا، آنها یک چیز می‌سازند و همین را آنقدر نشان می‌دهند تا تبدیل به نوستالژی نسلی شود. آنقدر تکرار می‌کنند تا جا بیفتد. ما چرا اینها را دور می‌ریزیم. یک نظریه آمد و اتفاقاتی افتاد و شروع کردند به نشان دادن کارهای قدیمی و قدری آرام شدند و از زیر فشار تولید هم درآمدند و آرامش پیدا کردند. تلویزیون یک سری منابع تصویری، صوتی و فرهنگی دارد که سرمایه‌های آنهاست. عادل فردوسی‌پور چیز غریبی بود که از دست دادیم. البته کلا در کشور از دست ندادیم ولی حیف است و تلویزیون می‌توانست با سعه صدر مشکل را حل کند.

مثل همان مثالی است که بیان کردید که خبر فوت کسی را می‌خواهند بدهند. می‌توانستند واسطه‌ای پیدا کنند و هر دو طرف کوتاه بیایند.

مدیر فرهنگی فردی است که بلد است هنرمند را چطور قانع کند. متاسفانه نیروها از دست رفتند و مدیران سیاسی آمدند و این گفتمان اتفاق نیفتاد. تلویزیون منابعی دارد که توسط مردم و هنرمندان درست شده و باید این منابع که سرمایه تلویزیون هستند را نگه دارد. هر چقدر آنها ناز کنند ایراد ندارد. اینها سرمایه هستند و برای یک دوره تاریخی‌اند.

آیا مدل‌هایی از تولید برنامه را در دهه ۶۰ تجربه کردیم که در حوزه کودک و نوجوان بودند؟

(با خنده) مدل بدبختی بود. مدل دیگری نداشتیم. با بدبختی کار می‌کردیم.

با سختی و مشقت و مرارت کار می‌شد. از مجموعه «علی کوچولو» تا حتی «محله بروبیا» و «محله بهداشت» را در نظر بگیرید. خیلی از این تولیدات داشتیم. بخشی از آموزش‌های مربوط به بهداشت که خوشبختانه جامعه وضعیتی داشت که این مسائل اهمیت داشت. الان مجموعه‌ای از چیزهای دیگر وجود دارد که این تلنگر را به جامعه در حوزه بهداشت بزند. آن موقع این مجموعه‌ها نبود و فقط یک شبکه تلویزیونی بود و آن هم به لحاظ تولید و پخش آثار نیم شبکه بود.

چرا اینقدر روی خانواده تاکید داریم؟ چرا اینقدر خانواده برای ما باارزش است؟ چون با آنها خاطره داریم. خاطره‌ها را با خانواده جمع کردیم. این را نگهداری خانواده می‌گوییم. تلویزیون هم خانواده است، تصویر آن خانواده است. با آن خندیدیم و گریه کردیم. این گوشه‌ای از خانواده ماست که با آن قهر کردیم. وقتی می‌گویند به تلویزیون نروید، ناراحت می‌شوم. چرا به اینجا برسیم که به تلویزیون نرویم؟ این برای خود ماست، برای همه ماست. عده‌ای می‌گویند برای ماست، ایرادی ندارد یک دوره برای آنها باشد. درست می‌شود ولی تلویزیون برای ماست و از این خاطره داریم، با تلویزیون گذشته داریم، فیلم و سریال دیدیم. لحظاتی را دیدیم که هیچ‌وقت از یاد ما نمی‌رود و این جزء نوستالژی ماست. چطور می‌شود این را به کناری پرت کرد و پاک کنیم؟ امکان ندارد این اتفاق بیفتد.

خیلی تشکر می‌کنم. نکته‌ای دارید؟

خیر، فقط اینکه ۱۰۰ سال اول خیلی سخت است. (با خنده)

ان‌شاءالله افرادی مثل شما هستند که می‌توانند راه را برای جوانان باز کنند.

نمی‌دانم. تا هر جایی که از دستم برآید و چیزهایی که بلد باشم را به دیگران می‌گویم. خصلتی در هنرمندان است که چیزی که بلد هستند را به دیگران منتقل نمی‌کنند. این حیف است. من از همه خواهش می‌کنم هرچه بلد هستید به این نسل جدید یاد دهید. جای دوری نمی‌رود. این خصلت نمی‌دانم از کجا آمده که می‌گوییم ممکن است من کارم را از دست بدهم یا ممکن است نسل جوان جای من را بگیرد. اگر این اتفاق هم بیفتد خدا هم چیزی به شما می‌دهد. جور می‌شود و نباید چنین ترسی در دنیای هنر باشد.

شما کارگاه‌های آموزشی دارید؟

بله، گاهی وقت‌ها کلاس دارم و گاهی وقت‌ها به دانشگاه می‌روم. هر وقت که بتوانم این کارها را انجام می‌دهم.

فکر نکردید که این را گسترده کنید و در تلویزیون این کار را انجام دهید؟

خیلی سخت است.

به این فکر کنید، شاید شدنی باشد.

تلویزیون مخاطب عام دارد و برای همین می‌گویم سخت است. کار ما تخصصی و برای یک عده خاص است. خیلی دوست دارم این کار را انجام دهم ولی نمی‌دانم برای مخاطب عام جالب باشد یا خیر. ممکن است حرف‌هایی که می‌زنیم برای مخاطب عام ضرر داشته باشد! هنر برای عده‌ای خیلی خوب است و برای عده‌ای خیلی خطرناک.

بالاخره شما اندوخته‌ای دارید که زکات این اندوخته در دو جهت باید پرداخت شود. یکی تولید است که الحمدلله تولید می‌کنید. خدا به شما قوت دهد و توان داشته باشید که این مسیر را ادامه دهید. دومین بخش زکات آموزش و انتقال تجربه است.

اگر بتوانیم چرا که نه؟ به همکاران می‌گویم ورک‌شاپ بگذارید و درس بدهید چون بیشتر یاد می‌گیرید.

این خیلی مهم است.

وقتی می‌خواهید سر جلسه بروید باید آماده شوید چون سوال می‌شود، بنابراین راه می‌افتید. وقتی این کار را کنید، می‌فهمید چقدر مفید است.

انصافا همین‌طور است. من پنج سال در دبیرستان تهران تدریس کردم. بارها و بارها گفته‌ام که بیشتر از شاگردانم یاد می‌گرفتم.

شما باید دقیق بدانید موضوع چیست تا بتوانید آن را یاد بدهید و این شوخی ندارد.

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴